

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۰۶.۰۵.۰۹

ملقب به مارک توین افغانستان

روشنی نیست! "سیا" است!

روز هائیکه کشتی تایتانیک غرق شده بود. پدر بزرگم در پله نردبان پیری تازه قدم گذاشته بود، هنوز حافظه آن خوب بود. چون در آن وقت تلویزون نبود. چیزیکی از گاو موی از غرق شدن کشتی تایتانیک مثل یک زاغ وچهل زاغ شنیده بود، شایق آن قصه بود، از مصیبت هائیکه سرمسافری آن کشتی گذشته بود، اونمی دانست، شاید آن کشتی را به بزرگی مهمانخانه خود فکرمی کرد. هیچ گناهی نداشت مگر نه اینکه ما را طبیعت چنان در خشکی خود محاصره نموده بود که هیچ یک از ما تصور روشنی از اندازه وظرفیت کشتی نداشتیم باشد سر جایش حتا برخی ها پدر فرنگی را نیز دشنام می دادند با ساختن "جواز" آبی آن .

من که کوچک بودم هر وقت که فکر من خراب می شد، از رگ پشمانی من می دانست، اگر مرا مصروف نسازد، شاید باز هم گلی را به آب داده چیزی را ویران نمایم. وارخطا صدا می کرد، جان با با بیا، که قصه کشتی تایتانیک را برایت بکنم به من قصه غرق شدن کشتی تایتانیک را می کرد. اگر بگویم آن قصه را بیش از ده ها بار شنیده ام هیچ مبالغه در آن زیرا شوخی های بی انتهای من و محدودیت پدر کلانم در قصه گوئی دست در دست همدیگر داده گوشم را همیشه به شنیدن آن قصه وامیداشت.

وقتی که پای لرزان روس در افغانستان رسید. از خیرات روان شاد تره کی صاحب!!! به آمریکای شمالی رسیدم، قصه تایتانیک تا آن وقت پیش من یک افسانه بیش نبود، وقتیکه فهمیدم که جریان غرق شدن کشتی تایتانیک به حیث یک فاجعه انسانی ثبت تاریخ شده، با خود گفتم ، که پای خود را نباید از گلیم خود بیرون کشیده و مقابل هر شمال مانند، برگ درخت سرشور داد، چرا که بگفته دوستان ایرانی مالین "پدر سوخته ها هر چیز را ثبت تاریخ می کنند و پدر آدم رادرمی آورند".

به من افغان ها می گفتند: که خلیل زاد، علی احمد جلالی، اشرف غنی احمد زی، احدی، احمد ولی مسعود سابق سفیر لندن برادر احمد شاه مسعود قهرمان!!!! و بعضی کسان دیگر، که در آینده از آنها نام خواهم برد، با اینها

تماس نداشته باشید ، درلستی که نام اینها به موافقه خود شان به افتخار ثبت شده است . نام شما هم اگر در آن لست درج شود، با اطمینان آقای نصیر مهرین مورخ جوان افغانستان به محض اطلاع از آن در تاریخ افغانستان نام شما را هم در پهلوی نام شاه شجاع می نویسند. من که در مکتب از جذامی های تاریخ مثل شاه شجاع خوانده بودم، که در تاریخ به نفرت از او وامثال وی مورخین یاد کرده بودند. سایه این اشخاص را به تفنگ می زدم، نزدیگ شان نمی شدم. در این روزها در تلویزون دیدم، که مردم گله گله به این ها بخاطر کاندید شدن ریاست جمهوری در خارج و داخل مجلس گرفته اند. با خود گفتم. که تو مثل پدر کلانت تاریخ راقصه فکر کرده ای، ببین کسانیکه که ترا بر حذر از نزدیگ شدن به این سیاست مدار ها می کرد امروز خود دور دسترخوان همین مردم بشقاب هفت رنگ می چینند. زیر کاسه شان حتماً نیم کاسه است. به یکی از دوستان تلیفون کشیدم، درد دل کردم که من را همین دوستان که امروز دور دسترخوان همین آقایون بشقاب می چینند، از نزدیگ شدن به شخصیت های سیاسی مملکت دور و بر حذر ساختند. حالا خودشان، مانند شادی هندوستان، به ساز این آقایان می رقصند. من میخواهم که از کاروان برو برو بگفته "ساربان فقید" پس نمانده باشم. چطور می توانم، که این آقایان را از نزدیگ ببینم و نقل چوبی در جیب شان مثل همین دارمال ها بریزم؟

گفت: دنبال اینها نگرد، همان جائیکه اینها و رهبران مجاهد را ، سیاست مدار، رهبر و پیشوا ساخت، خود آن دستگاه آن قدر در جهان دست پاچه شده که اینهارا در حال ناکامی می بیند. هر کس که مراجعه کند و که ببیند سرش به تنش می ارزد، او را بخاطر آینده، مثل همین ها در نقش و به عوض اینها به افتخار تربیه می کند. گفتم: خوب شد، که یک روشنی به من نشان دادید. خنده کرده گفتم: نام آن دستگاه روشنی نیست نشانی و لوحه هم ندارد نام آن دستگاه "سیا" است. مودرتنم از ترس استاده شد.